

شہید ایرج عباسی نیا



از بشارت علی
سامانه جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئکر

نام پدر	عبدالحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۶/۱۹
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۰۹/۲۵
محل شهادت	ماووت
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	دیلم

زندگینامه

شهید ایرج عباسی نیا در روز نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۴۰ در شهر آبادان در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. ایشان فردی با خدا و نسبت به خانواده و اطرافیان رؤف و مهربان بود. ایشان از انقلاب اسلامی با هم سن و سال‌های خود فعالیت‌های ضد رژیم ستم‌شاهی انجام می‌داد تا اینکه نهال انقلاب به ثمر رسید. ایرج در کنار پدرش در بسیج آبادان عضویت یافت و بعد از آن به خدمت مقدس سربازی اعزام شد، سربازی وی مصادف با تجاوز رژیم بعثی عراق بود. ایرج بعد از سربازی ازدواج کرد که ثمره‌ی این ازدواج دو پسر بود.

بعد از سپری کردن دوران آموزشی، در تیب ۸۴ خرم آباد مستقر و از آنجا به جبهه اعزام گردید. شهید حدود سه سال در منطقه آبادان بود حدود ۴ بار به جبهه‌های نور علیه ظلمت اعزام شد. در جبهه‌های عین خوش، دشت عباس، شوش و بانه حضور فعال داشت. سرانجام آخرین بار در جبهه‌ی بانه در تاریخ ۱۳۶۶/۹/۲۵ به علت اصابت ترکش و قطع دست راست و ترکش به سر، در لشکر ۵۷ ابوالفضل العباس به درجه‌ی رفیع شهادت نائل گردید.

خاطرات

خاطرات پدر شهید :

یک روز بعد از ظهر بود که یکی از همزمان ایرج که با او در جنگ بودند به خانه ما آمد و گفت که ایرج مجروح شده و تا چند روز دیگر خودم او را برای استراحت به خانه می آورم و شما هیچ ناراحت نباشید ، من حرفهای او را باور نکردم . مادر ایرج هم خیلی گریه می کرد و می گفت نه ، ایرج شهید شده و شما به من دروغ می گوئید، من دوست ایرج را به بیرون از خانه بردم و از او خواستم که راستش را به من بگوید و بالاخره گفت که ایرج شهید شده و تا دو سه روز دیگر او را از طرف سپاه به شما تحویل می دهند . من خیلی ناراحت شدم و خیلی برایم سخت بود که فرزند بزرگ خانواده ام را از دست داده ام ، اما بعد از اینکه آرام شدم با خودم فکر کردم که پسرم آرزویش شهادت بود پس من باید به چنین فرزندی افتخار کنم و خودم نیز تصمیم گرفتم که به جبهه بروم و در آنجا ، جای خالی پسرم را پر کنم . بالاخره شهید ایرج را بعد از چند روز با ماشین بنیاد شهید تحویل سپاه دادند و از حسینیه اعظم تا گلزار شهدا تشییع شد . مردم نیز حضور بسیار خوبی را از خود ، نشان دادند و در غم ما شریک بودند و مثل این بود که فرزند خودشان شهید شده . ایرج خیلی به پدر و مادر خود احترام می گذاشت و همیشه به مادرش می گفت : مادر جان اگر _____ خواهی برای من دعا کنی دعا کن که شهید شوم و توصیه ای که به خواهرانش می کرد این بود که حجاب را فراموش نکنید و حضرت زینب (س) را الگوی خود قرار داده و زینب وار رفتار کنید و همیشه سعی کنید نماز را به موقع بخوانید .

خاطراتی از زبان خواهر شهید :

برادرم یک روز قبل از اینکه به جبهه برود خیلی مرا نصیحت می کرد و به من می گفت که تو باید مادر و پدر و همسرم را دلداری بدهی و به بچه ها هم توجه زیادی داشته باشی ، من که کم کم داشتم نگران _____ شدم ، حرف را عوض کردم ، که ایرج باز به حرفش ادامه داد و گفت : خواهر جان من می دانم که این رفتن ، برگشتی ندارد ، من دیگر نتوانستم جلوی اشکهایم را بگیرم و بعد او گفت : خواهر مگر امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) شهید نشدند؟ و آنهم برای اسلام . مگر من چه چیزی از آنها بیشتر دارم؟ من که خاک پای آنها هم نمی شوم . وقتی که می بینم که دشمن ، مردم کشورم را ، خواهر و برادرهایم را زیر توپ و تانک می گیرد من چطور می توانم ساکت بنشینم ما همه رفتنی هستیم اما نمی دانیم کی و چه ساعت ، پس تو را به فاطمه زهرا(س) قسم می دهم که زیاد بی قراری نکنید . و بعد هم حرفش را تمام کرد .

خاطره ای از زبان همسر شهید :

شهید زمانی که می خواست به جبهه برود ، زیاد توصیه می کرد و می گفت من می دانم که دیگر بر نمی گردم ، پس از تو می خواهم که مراقب فرزندانم باشی . ایشان علاقه بسیار زیادی به فرزندان داشت و گفت که آنها را اول به خدا و بعد به تو سپردم بچه ها در نبود من به شما بیشتر احتیاج دارند تو را به خدا آنها را تنها مگذار و طوری تربیتشان کن که فقط در خدمت دولت و ملت خود باشند و به آنها بیاموز که چه کسانی برای این کشور جان ، مال و همه چیز خود را فدا کردند ، فقط برای اینکه در آینده شما ، فرزندان با آرامش و افتخار در کشور خودتان زندگی کنید . و اما تو همسر گرامی از اینکه تا به این لحظه توانستی سختی های زندگی مرا تحمل کنی از تو می خواهم که بار سنگین تری را بدوش بگیری و در تربیت بچه ها بسیار کوشا باشی تا همیشه نماز بخوانند ، پیرو ولایت فقیه و امام باشند ، حتما درس بخوانند و زندگیشان ساده و بی آلاشی باشد و حق کسی را نخورند و همیشه راستگو و با ایمان باشند .

یک روز بارانی ، شهید از سرکار بر می گشتند که در راه یک گردنبد پیدا کردند ، آنرا به خانه آورد و به من نشان

داد و من هم آنرا برداشتم و با هم به مسجد محلمان رفتیم و به آنها خبر دادیم . فردای آنروز که شهید ایرج از سرکار بر می گشتند ، یک خانم همراه پسرش به همان محلی که طلا پیدا شده بود ، با نگرانی می گشتند شهید از پسر آن خانم سؤال کرد که دنبال چه چیزی می گردید گفت : گردنبند مادرم گمشده و ما هم اینجا مهمان هستیم و قرار است که امروز به شهرمان برگردیم و شهید نشانه های گردنبند را گرفت و آنها را در خانه آورد و طلا را به آنها پس داد . آنها آنقدر خوشحال شده بودند که باورشان نمی شد و خیلی از شهید تشکر کردند .

هدیه به روح سبک بالان آسمان شهادت

سفر نامه آسمان

الهی به آنان که پرپر شدند

پراز زخمهای مکرر شدند

به آنان که کاروان خروشی آمدند

چنان خون کارون به جوش آمدند

به آنان که امروز ، فردایی اند

به آنان که فردا تماشایی اند

به آنان که چون پرده بالا زدند

قدم در حریم تماشا زدند

به آنان که زخمی ترین بوده اند

شهیدان میدان میمنه بوده اند

به آنان که بالی رها داشتند

گذرنامه کربلا داشتند

همانان که از مهر فرزند خویش

بریدند یکباره پیوند خویش

همانان که روح روان داشتند
سفر نامه آسمان داشتند
همانان که دل داده او شدند
کبوتر، کبوتر پرستو شدند
پرستو، پرستو فراز آمدند
وبی سر، سرافراز باز آمدند
که این خطه، خاک سرافرازی است
همه، همت و شور جانبازی است
شب عاشقی را رقم می زدند
همانان که بر مین قدم می زدند
از آنان که تنها پلاکی به جاست
کمی استخوان، مشت خاکی به جاست
از آنانکه از کربلای چهار
ندارند جز زخمهای یادگار
راهشان جاودان باد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران